

تأثیر تروریسم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

احمد ساعی *

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مجید معصومی

دانش آموخته دکتری علوم سیاسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران

(تاریخ دریافت: ۱۹/۳/۱۶ - تاریخ تصویب: ۱۹/۵/۳۰)

چکیده:

از آنجا که پدیده تروریسم در دنیای امروز یکی از موضوعات مهم و تاثیرگذار بر مسائل مختلف از جمله امنیت ملی کشورهاست در مقاله حاضر سعی شده که یکی از ابعاد و بسترهای مهم تعاملی میان تروریسم، امنیت ملی و توسعه سیاسی در کشورهای جهان سوم و در ایران اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. نکته مهم در این بررسی آن است که تروریسم، پدیده ای استراتژیک در نظر گرفته شده که برای دستیابی به اهداف و اثرگذاری بر امنیت ملی کشورها راهبردهای مبتنی بر سه فاز عملیاتی؛ ایجاد آشفتنگی روانی ناشی از ترس در مردم، ترغیب نظام حاکم به پاسخگویی و انتقال مشروعیت را دنبال و فضایی تعاملی و تقابلی را با مردم و با نظام سیاسی حاکم مدیریت و اجرا می کند.

واژگان کلیدی:

امنیت، امنیت ملی، ترور، تروریسم، توسعه سیاسی

مقدمه

امنیت ملی برای هر دولت - ملتی از قداستی خاص برخوردار است. چرا که تقریباً دستیابی به سایر اهداف ملی و بین‌المللی همانند توسعه (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) قدرت، اقتدار، ثبات، مشروعیت و... به نوعی در گرو حصول امنیت ملی است. در مقابل، هر نوع اقدام و حرکتی که سبب مخدوش شدن این اهداف شود مخل امنیت ملی تلقی شده و سبب فاصله گرفتن مردم از حکومت، عدم تمکین نسبت به قانون، عدم مشارکت، تشتت و ناامنی در کشور و... خواهد شد. از طرف دیگر، یکی از عوامل اصلی و همیشه اثر گذار در تهدید امنیت ملی کشورها در ابعاد مختلف داخلی و خارجی پدیده پیچیده تروریسم است. تروریسم هر چند همواره به عنوان عامل تهدیدکننده امنیت ملی کشورها مطرح بوده اما در دنیای امروز تحت تاثیر تحولات جهانی شدن دچار تحول و تغییرات بسیار شده است.

جمهوری اسلامی ایران نیز خواسته یا ناخواسته تحت تاثیر پدیده تروریسم قرار داشته و دارد و تحولات و تغییرات صورت گرفته در این باره بر امنیت ملی این کشور و مولفه های وابسته به آن اثرگذاری متقابل دارد. بنابراین، تعریف مشخص امنیت ملی و تروریسم و شناخت مرزهای مفهومی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران از اهمیتی ویژه برخوردار خواهد بود. لذا دولت جمهوری اسلامی مثل سایر دولت ها باید در تدوین استراتژی امنیت ملی خود موارد و عوامل تهدید کننده را که امروزه یکی از مهم ترین آنها تروریسم استراتژیک است، مد نظر قرار دهد. بنابراین، مقاله حاضر به دنبال شناخت و یافتن پاسخ این سوال است که: آیا تروریسم بر ساختار و عملکرد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تاثیر دارد؟

با توجه به سوال مزبور آنچه اهمیت دارد این است که دولت ها، سیاستها و استراتژی های امنیت ملی خود را بر پایه منافع ملی تبیین می کنند. بنابراین، پدیده ای مثل تروریسم قطعاً بر عملکرد امنیت ملی می تواند تاثیری گسترده داشته باشد لذا فرضیه اصلی مقاله به شرح زیر تعیین می شود: به نظر می رسد محور عملیاتی تروریسم به عنوان پدیده ای استراتژیک بر نقاط ضعف استراتژی امنیت ملی است. لذا با توجه به اینکه تروریسم استراتژیک یک پدیده ملی و جهانی است. دولت ها باید در تدوین سیاست های امنیتی خود توجه کاملی به فرایندها تهدیدات و ترتیبات تروریسم استراتژیک داشته باشند.

با توجه به فرضیه فوق متغیر مستقل: تروریسم و متغیر وابسته: امنیت ملی در نظر گرفته شده است. البته هر دو مفهوم تروریسم و امنیت ملی فاقد تعریف واحد و مورد قبول همگان است. به علاوه حداقل در دنیای امروز تروریسم و امنیت ملی در هر دو ابعاد داخلی و خارجی مطرح و اثرگذار هستند.

در نتیجه در این مقاله بر ابعاد ملی و داخلی امنیت ملی توجه و تاکید شده است. به این اعتبار که امروزه امنیت ملی بیش از آنکه از سوی عوامل خارجی مورد تهدید باشد از سوی عوامل داخلی مثل فقدان توسعه سیاسی، عملکردهای امنیتی، انسداد کانال‌های تعاملی میان حاکمیت و مردم مورد تهدید قرار خواهند گرفت و در تدوین استراتژی امنیت ملی باید موکداً مورد توجه قرار گیرند.

چارچوب نظری مقاله

نظر به اینکه بیشتر مطالعات و مقاله‌های انجام شده در مورد امنیت، امنیت ملی و حتی تروریسم در چارچوب تئوریهای دولت محور و پوزیتویستی انجام پذیرفته و به نوعی تفکرات واقع گرایی و پس از آن نواقح گرایی در قالب پوزیتویسم بر آن حاکم بوده و در این قالب توجه و تفکر حاکم بیشتر بر ابعاد نظامی و عینی و بین المللی امنیت و امنیت ملی معطوف بوده است؛ اما از طرف دیگر در عصر جهانی شدن همراه با شکل‌گیری تحولات در همه عرصه‌ها بدون شک مسائل امنیتی نیز متحول شده است. از جمله توجه به ابعاد داخلی و ملی امنیت و امنیت ملی و همچنین تضعیف حاکمیت انحصاری دولت و با چالش مواجه شدن مرجع امنیت بودن آن و همچنین مطرح شدن ابعادی جدید از امنیت مثل امنیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قومی، نژادی و ... در کنار ابعاد نظامی و همچنین ابعاد ذهنی در کنار ابعاد عینی از مهم‌ترین این تحولات است. بنابراین، مقاله حاضر سعی خواهد کرد ضمن در نظر گرفتن روش تحقیق اثباتی با توجه به حوزه و بستر زمانی مباحث مورد مطالعه قالب و چارچوب تئوریک مقاله را انتخاب کند. به عبارت دیگر، سعی خواهد شد تهدیدات تروریسم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی با توجه به بستر زمانی حوادث و استراتژی‌های مورد مطالعه در هر دو قالب تئوری‌های مدرن و دولت محور و یا پست مدرن و با تکیه بر ابعاد داخلی و ملی انجام پذیرد.

روش شناسی و روش تحقیق

روش تحقیق در مقاله حاضر روش تحقیق علت - معلولی یا اثباتی بوده که محقق با استفاده از روش شناسی کتابخانه‌ای و ابزار فیش برداری اقدام به جمع‌آوری اطلاعات، دسته‌بندی، تجزیه و تحلیل و نهایتاً از داده‌های تحقیق نتیجه‌گیری به عمل می‌آید.

مفاهیم اولیه و بنیادین مقاله

امنیت، مفهومی است با زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و این مفهوم همانند بسیاری از مفاهیم دیگر علوم انسانی و سیاسی به لحاظ کیفی بودن فاقد تعریف مشخص، واحد و مورد قبول همگان است. بطور مثال، برخورداری از وضعیتی ایمن و مطمئن در برابر خطرات و تهدیدات و نیز احساس امن و رهایی از اضطراب و دغدغه خاطر تعبیری است که برخی از فرهنگ‌های لغات درباره امنیت ذکر کرده اند (مجیدی، ۱۳۸۶: ۳۱). این تعبیر به خوبی نشان می‌دهند که امنیت شامل وضعیت‌های کاملاً ذهنی و احساسی تا موقعیت‌های کاملاً عینی و بیرونی است (ماندل، ۱۳۷۷: ۴۴). از نظر حقوق بشر، امنیت اطمینان خاطر است که به موجب آن افراد خواهند توانست بدون هیچ‌گونه مزاحمتی در جامعه به زندگی ادامه دهند و حکومت نیز به اجرای قدرت سیاسی طبق اراده ملی پرداخته و مانعی بر سر راه نداشته باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۱۶۲). بنابراین، امنیت حداقل دارای دو بستر اولیه و اساسی است که عبارتند از: امنیت فردی و امنیت اجتماعی.

امنیت ملی، مفهومی است که باید در نظم عمومی جایگاه خود را در تعامل با سایر فاکتورهای تأثیرگذار تعیین کند؛ لذا جهت تبیین و ترسیم این تعامل چاره‌ای به جز توجه به سایر جنبه‌های امنیت (سیاسی، اقتصادی و...) نداریم. بعلاوه در تبیین و تدقیق این نظام امنیتی باید به این واقعیت نیز توجه شود که جامعه اسلامی ایران، جامعه‌ای در حال گذار و نوسازی است که شاخصه‌های مختلف توسعه سیاسی^۱ به هر حال در آن مورد توجه و تقاضای عمومی است و ریشه برخی از مشکلات امنیتی کشور نیز به همین موضوع مربوط است.

می‌توان گفت امنیت در حقیقت در مرز تعامل و تقابل قدرت دولت و آزادی شهروندان قرار دارد. بنابراین قاعده و انتظار این است که نباید از سوی حکومت و قدرتی که خود برپا داشته‌اند مورد تهدید و تعرض قرار گیرند و یا حقوق سیاسی و آزادی اجتماعی آنان نادیده گرفته و یا تضعیف شود. از طرف دیگر حقوق و امنیت دولت نیز مطابق همان قرارداد اجتماعی نباید مورد تعرض قرار گیرد. اما در جوامع جهان سوم به دلیل نبود یا کمبود عناصر مشارکت و توسعه سیاسی مرزبندی میان این دو بعد مخدوش و گاه از سوی دولت به بهانه امنیت ملی مورد چالش و تخفیف حقوق و آزادی‌های اجتماعی قرار خواهد گرفت. بنابراین،

۱. مراد و منظور از توسعه سیاسی در این مقاله: فراهم آمدن زمینه و بسترهای لازم در عرصه تعاملات سیاسی است. بستری که فضا و ارتباط آحاد جامعه را بر اساس شش فاکتور زیر تبیین می‌کند.

الف) حصول و مشروعیت یافتن چارچوب‌های قانونی رقابت و سازش سیاسی (ب) آزاد بودن شهروندان در مشارکت و رقابت سیاسی (ج) ایجاد مکانیسم‌های حل اختلاف به شکل نهادمند در درون ساختار سیاسی (د) کیش زدایی (نقدس زدایی) از سیاست و رقابت سیاسی در جهت تقویت ثبات سیاسی (ه) سازمان یافتن و دسته بندی گروه‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی (ر) حذف خشونت از زندگی سیاسی (بشیریه، ۱۳۷۷: ۱۵).

این سؤال مطرح می شود که آیا ممکن است رفتاری که دولت به منظور تأمین امنیت خود انجام می دهد به زیان امنیت و حقوق شهروندان باشد و به نوعی آنان را به خشونت وادار سازد. به عبارت دیگر، سؤال این است که آیا میان تروریسم و امنیت دولت و میان این دو و امنیت ملی رابطه وجود دارد؟

به بیان دیگر، بعضی اوقات رفتاری که دولت به منظور تأمین امنیت خود انجام می دهد در تعارض با حقوق و امنیت شهروندی قرار گرفته و نهایتاً تحدید حقوق شهروندی می تواند انگیزه بروز خشونت و یا تحركات تروریستی شود و این عامل نیز (افزایش تحركات تروریستی) به نوبه خود و بطور مضاعف بهانه لازم به دست دولت می دهد که به منظور مقابله با تحركات تروریستی اقدام به تقلیل و یا تحدید حقوق و آزادی های شهروندی کند و در نتیجه امنیت ملی را مورد تهدید و خطر قرار خواهند داد. بنابراین، می توان فرض کرد که تروریسم باعث افزایش توجه و گسترش امنیت دولت به ضرر امنیت ملت می شود. به منظور پاسخ به فرضیه و سوال فوق از متغیر مستقل یعنی تروریسم و تجزیه و تحلیل نحوه کارکرد آن یعنی استراتژی تحركات تروریستی آغاز کنیم.

استراتژی تروریسم، امنیت دولت و امنیت ملی

آنچه در مباحث مربوط به تروریسم بیش از سایر موارد کمیاب و نادر است این است که کمتر به تروریسم به عنوان یک استراتژی پرداخته شده است (Liddellhart, 1987: 335). در واقع، تروریسم را باید گونه ای استراتژی برای رسیدن به اهداف سیاسی خاص برشمرد؛ شیوه ای نظامی و مسلحانه با کنترل سیاسی و مدیریتی حسابگرانه که با استفاده از برنامه ریزی کاملاً دقیق به اقداماتی می پردازد که نهایتاً آنان را در رسیدن به اهدافشان یاری کند. بنابراین، نخستین گام در مبارزه با تروریسم شناخت استراتژی تروریسم است؛ یعنی شناخت نحوه ارتباط اهداف و ابزار در پدیده ای که تروریسم می نامیم. به این منظور، چنانچه تحركات تروریستی را با یک برنامه نظامی مثل جنگ مقایسه کنیم متوجه تشابه زیاد و اساسی این دو پدیده با یکدیگر می شویم. در واقع، جنگ نیز مثل تروریسم یک اقدام هدف محور است، جنگ نیز استفاده از ابزارهای موجود برای رسیدن به یک هدف سیاسی است همانطور که کلاوس ویتز اشاره می کند «جنگ ادامه سیاست است با ابزاری دیگر» (Clauswitz, 1984: 75).

در حقیقت، همان گونه که شناسایی جنگ به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی باعث می شود که آن را یک پدیده واقعی و یک امکان از میان امکان های مختلف برای رسیدن به اهداف سیاسی شناخت، شناسایی تروریسم به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی نیز کمک می کند که آن را به عنوان یک پدیده واقعی، و یک امکان از میان امکان های موجود برای رسیدن به قدرت

پنداشت، هر گونه نگاه احساسی باعث خواهد شد که در شناسایی راه‌های مقابله با آن نیز دچار اشتباه شویم. یعنی همواره یک پیش داوری ذهنی در مورد تروریسم در افکار وجود دارد که تعریف و بالطبع مبارزه با آن را دچار مشکل می‌کند. درگیری‌های سیاسی و تلاش برای رسیدن به قدرت بخشی از این چالش را شکل می‌دهد. ابهامات معنایی نیز در خصوص تروریسم وجود دارد از جمله تشابه زیاد آن با جنگ‌های چریکی، به طور مثال برنامه ریزی برای منحرف کردن ذهن طرف مقابل از صحنه اصلی نبرد، راندن طرف مقابل به نقطه‌ای که هزینه آن بیش از منافعش باشد، پرهیز از رویارویی مستقیم و متعارف با طرف مقابل و ادا کردن طرف مقابل به انجام مذاکره و تن در دادن به تقاضاها (Klonis, 1972:5) از دیگر مسائل تروریسم است.

والتر لاکوئر معتقد است اگر بتوان تروریسم را به عنوان یکی از شیوه‌های جنگیدن و بدور از داوری‌های اخلاقی و ارزشی مطرح و قبولاند و چارچوبی خاص برای آن تعریف کرد گامی بزرگ در راه شناسایی تروریسم برداشته شده است (Laqueur, 1978: 263). تروریسم را باید استراتژی دانست که از ترس عمومی به عنوان عنصری در جهت رسیدن به اهداف سیاسی استفاده می‌کند؛ یعنی استفاده از اقدامات مسلحانه وحشت آفرین برای تأثیر گذاردن بر رفتارهای سیاسی یک گروه مشخص. تی پی تورنتون (T. P. Thornton) در تبیین و تعریف تحرکات تروریستی چندین مشخصه را ذکر می‌کند از جمله وی معتقد است: تروریسم رایج‌ترین ابزار برای ایجاد ترس و وحشت فیزیکی است. دومین ویژگی ماهیت خشن و فوق نرمال خود تروریسم است. سومین مورد، ویژگی سمبولیک عمل خشونت بار است، عمل ترور معنایی بیش از تأثیرات آتی خود عمل دارد. به همین دلیل عمل تروریستی می‌تواند تنها از طریق درک ماهیت سمبولیک آن فهمیده می‌شود (Thornton, 1964: 73).

آنچه در مقابله با تروریسم اهمیت فوق العاده دارد توان نظامی یا تحرکات مسلحانه آنان نیست چرا که اصولاً در استراتژی تروریست‌ها اقدامات نظامی هدف نیست بلکه ابزار رسیدن به هدف است، تحرکات تروریستی جنگی نامتقارن و ناموزون است و بدون شک توان و قدرت نظامی آنها به مراتب از قدرت و توان نظامی، دولت حاکم کمتر است، آنها به هیچ روی بر قدرت نظامی خود تکیه ندارند بلکه هدف آنها استفاده از توان فکری و مدیریتی و یا نیروی اراده مردم است استراتژی تروریسم به امید برانگیختن اراده مردمی در جهت دستیابی به هدف و رسیدن به قدرت هستند. بنابراین، نکته مهم و اساسی در مقابله با تهدیدات امنیتی گروه‌های تروریستی باید براساس همین محور طراحی شود. باید توان فکری مردم در مقابله با تحرکات تروریستی را تقویت کرد و رسیدن به این هدف مستلزم برنامه‌ریزی بلندمدت است؛ برنامه‌ریزی که بتواند اعتماد عمومی به دولت و همچنین اعتماد نظام حاکم به مردم در تمامی

زمان‌ها و علی‌الخصوص در لحظات بحرانی را فراهم کند؛ اعتمادی که براساس حقوق تعریف شده هر یک از طرفین تبیین و تعیین شده است تنها در این صورت است که دولت قادر خواهد بود بر نیروی اراده مردم و حمایت آنها تکیه کند در حقیقت بستر اعتماد سازی، ایجاد و ارتقاء سطوح مختلف توسعه سیاسی است. منظور این است که به تروریسم باید به عنوان یک کلیت استراتژیک نگاه کرد. اگر گروه تروریستی از خشونت و یک امر موهن و غیرقابل تحمل به لحاظ احساساتی استفاده می‌کند، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ دولت و عوامل دولتی به این اقدام می‌نشیند. هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است یعنی ضمن غبار آلود کردن فضا، قضاوت‌های اخلاقی و ارزشی مردم حتی نخبگان سیاسی را برمی‌انگیزند. بنابراین، در این مرحله نحوه پاسخگویی نظام حاکم به اقدامات مسلحانه تروریستی و احتمالاً اشتباهاتی که در پاسخگویی بوجود خواهد آمد، دستاویز لازم برای تروریست‌ها را مهیا خواهد ساخت که در ذهن مردم یک علامت سوال اخلاقی و ارزشی بوجود آورند و سپس (در مرحله سوم) پاسخ به این علامت سوال را در جهت انتقال مشروعیت از نظام حاکم به گروه مقابله‌کننده بکار می‌گیرند. خصوصاً اینکه گروه‌های تروریستی در ذهن مردم نسبت به دولت گروه ضعیف‌تر به لحاظ قدرت هستند و می‌توانند در موضع مظلومیت قرار گیرند. اگر این اتفاق بیفتد دیگر گروه مقابله‌کننده تروریست نیست بلکه مبارز راه آزادی خواهد بود. در این صحنه پیش آمده در حقیقت طرفین می‌توانند یکی از این دو باشند آزادی‌خواه و یا تروریست و دیگری سرکوبگر و ظالم و یا نظام مشروع و ضد تروریست. در نتیجه استراتژی تروریسم را می‌توان یک استراتژی سه مرحله‌ای دانست و موفقیت در هر مرحله، آغاز مرحله بعد را بدنبال خواهد داشت، همه استراتژی تروریسم به چالش کشیدن مشروعیت نظام حاکم است.

مقابله با استراتژی تروریسم

بنابراین، برای مقابله با تحركات تروریستی نیز باید یک استراتژی داشت؛ استراتژی که حداقل شامل سه مرحله برنامه‌ریزی در جهت تقویت توان فکری توده‌ها، حفظ و تقویت مشروعیت سیاسی و گسترش روند توسعه سیاسی باشد. دادن آگاهی کامل، منطبق با واقعیت، برنامه‌ریزی سیستماتیک برای تبیین حدود دولت و ملت اصلی‌ترین و پایدارترین راه همراه کردن مردم با نظام حاکم و نتیجتاً بدست آوردن نتیجه مثبت از قضاوت مردمی است، آگاه کردن مردم از منبع واقعی ترس مهم‌ترین راه مقابله با تحركات تروریستی است. مشروط بر اینکه مردم دولت را منبع ترس و عامل بکار برنده زور و تعدی به حقوق خود نپندارند. بطور مثال، یکی از سازمان‌های تروریستی که دقیقاً از همین فاکتور یعنی عامل ترس در رسیدن به

هدف استفاده کده است ارتش جمهوری خواه ایرلند در انگلستان و ایرلند شمالی است. رهبران ارتش جمهوری خواه ایرلند فکر می‌کردند بهترین راه مقابله با دولت انگلستان و همچنین علت ناکامی آنان در گذشته این است که مردم انگلیس از علت تعارض میان ارتش جمهوری خواه و بریتانیا آگاهی درست و کامل ندارند و به همین دلیل نسبت به آن بی تفاوت و منفعل هستند؛ چرا که بواسطه دور بودن از محل خشونت‌ها (ایرلند) مردم انگلیس علت خشونت‌های موجود را درک و لمس نکرده‌اند. بنابراین باید با گسترش خشونت به تمامی کشور و به محل زندگی مردم آنان را با خشونت آشنا و با تبلیغات آنان را از علت وقوع خشونت‌ها مطلع کرد. با این استدلال، ارتش جمهوری خواه ایرلند عملاً درگیری را به کل انگلستان گسترش داد. براساس استدلال جری آدامز، مردم انگلیس برای مسأله و مشکل انگلیسی - ایرلندی باید مسئولیت قبول کنند. آنها این قدرت را دارند که دولتشان را وادار کنند از ایرلند شمالی عقب نشینی کند (Adams, 1995: 124).

اما وقتی ارتش جمهوری خواه، کل انگلستان را صحنه نبرد و بمب گذاری تبدیل کرد؛ نتیجه عکس شد بطوری که وقتی از مردم پرسیده شد که دولت در مقابله با این حرکات و بمب‌گذاری‌ها چه اقدامی باید انجام دهد؟ تنها ۲۸٪ از مردم پیشنهاد عقب نشینی در مقابل ارتش جمهوری خواه را دادند و بیش از ۵۲٪ خواهان شدت عمل علیه آنان بودند (Neumann, 2008: 67). در واقع ارتش جمهوری خواه با انجام اقدامات خود قصد به قضاوت کشیدن ذهن مردم را داشت اما مردم حق را به آنان ندادند. به عبارت دیگر، ارتش جمهوری خواه در مراحل اول (بمب گذاری و ایجاد ترس) و مرحله دوم (به قضاوت کشیدن) موفق شد اما در مرحله سوم (انتقال مشروعیت) شکست خورد. باید این نکته را همواره مد نظر داشت که خشونت و یا سرکوب همواره نتیجه مطلوب و مورد نظر را در پیش نخواهد داشت؛ چرا که قاضی و قضاوت کننده کس دیگر است.

مثال دیگر در همین ارتباط، تظاهرات و اغتشاشات در دوران انقلاب اسلامی ایران است که به خوبی این مطلب را تذکر داد که در مقابله با اغتشاشات یا تقاضاهای مردمی، هرگاه دولت (پهلوی) به بهانه برقراری امنیت پا را از حدود قانون و مرزهای تعیین شده فراتر نهاده و از سیاست سرکوب و مقابله خشن با مردم استفاده کرده است قطعاً ذهن و قضاوت مردم آن را محکوم و مقصر دانسته است. به عبارت دیگر، درست است که عامل شروع کننده اغتشاش گروه‌های سیاسی و یا حتی مردم بوده اما عامل سرکوب، دولت (پهلوی) است و همین عامل دولت و سیاستمدارانش را در موضع مقصر قرار خواهد داد و رفته رفته مقصر دانستن دولت (پهلوی) در سرکوب به سایر سیاست‌ها و عملکردهای دولت نیز تعمیم خواهد یافت.

به هر شکل اقدامات گروه های سیاسی در اروگوئه و آرژانتین و حتی انگلستان باعث شد که مردم در مقام قضاوت حق را به نظام حاکم بدهند؛ چرا که به نظر آنان، این گروه های سیاسی بودند که با اقدامات خود پا را از حدود و قواعد خود فراتر نهاده بودند. از نظر آنان گروه های سیاسی تروریستی متجاوز بودند و عامل ناامنی محسوب می شدند. ارتش آزادیبخش ایرلند و رژیم پهلوی با عبور از مرزهای مورد قبول جامعه و مردم و ورود به عرصه امنیت جامعه، مشروعیت را از دست دادند. بنابراین، در حالی که نمی توانیم هیچ قضاوت نهایی در خصوص نفوذ مشروعیت نظام داشته باشیم این ایده که مبارزات تروریسم نیز حتماً فقدان اقتدار دولت را ایجاد می کند درست به نظر نمی رسد. به این معنی که غیرممکن نیست که تروریسم اقتدار دولت را کاهش دهد اما بیشتر به نظر می رسد که تروریسم به ایجاد یک فضای سیاسی که در آن سیاست های سرکوب برای مبارزه با تروریسم قابل قبول شود، کمک می کند. مگر اینکه موفق شوند فضای سیاسی را از شکل مبارزه با تروریسم خارج کرده و شکل مبارزه با فقدان آزادی های اجتماعی و حقوق سیاسی را به خود گیرد. بنابراین، بطور پارادوکس گونه می توان گفت تروریست ها ممکن است ندانسته به فراهم کردن زمینه برای نابودی خودشان کمک کنند. یا برعکس زمینه را برای سقوط نظام حاکم مهیا سازند. به عبارت دیگر، این تفسیر عموم مردم است که نهایت نبرد را روشن می کند. تفسیر و برداشت عموم مردم است که به یک طرف مشروعیت و طرف دیگر را محکوم می کند. اینجا دیگر تفاوت نمی کند که صاحب قدرت برتر و بزرگ تر باشید یا نباشید؛ آنچه که به شما برتری و پیروزی و یا ضعف و شکست خواهد داد قضاوت مردمی است و پیشینه و عملکرد طرفین در ذهن مردم. بدیهی است در این میان، آن طرفی بازنده است که در ذهن و قضاوت مردم از حدود خود عدول و یا به حق مردم و جامعه تجاوز کرده است.

بنابراین، به نظر می رسد روشنگری نخستین اقدام در مقابله با تروریسم و تهدیدات امنیتی آن است هر چند که این اقدام کافی نخواهد بود و باید در کنار آن بسترهای پیشگیری از تحرکات تروریستی را فراهم کرد. باید ضمن آگاهی بخشی، مرز میان حقوق و تکالیف دولت و مردم روشن شود و هیچ یک فدای دیگری نشود. با دادن استقلال عمل به حوزه دولت و حوزه مردم است که می توان به حمایت و پشتیبانی مردم در لحظات بحرانی امید داشت و روی آن حساب کرد. با دادن استقلال شخصیتی به مردم می توان احساس همزاد پنداری میان مردم و دولت را برای مقابله با تروریسم ایجاد کرد و در عین حال، باید بسترهای احساس همدردی و همزاد پنداری میان مردم و تروریست ها را از میان برد. باید همواره مردم و نظام حاکم را در یک جبهه نگه داشت.

از سوی دیگر، برخی از اشتباهات به اقدامات و روش‌های مقابله دولت‌ها با تحرکات تروریستی مربوط است که معمولاً بدون مطالعه بسترهای شکل‌گیری تروریسم، بدون برنامه‌ریزی و کاملاً دفاعی و احساسی، بدون شناخت انگیزه گرایش به خشونت صورت می‌پذیرد. از نگاه نظام حاکم شاید به لحاظ اقتدار و حاکمیتی که در اختیار دارند تمامی اقداماتی را که بوسیله عناصر و گروه‌های سیاسی صورت می‌پذیرد و به شورش سیاسی ختم می‌شود، امری جنایی محسوب کرده و مستحق مجازات سنگین می‌دانند و یا مبارزین را با عناوین جنایتکار، اوباش و یا شبیه به آن توصیف و نامگذاری می‌کنند. در حقیقت یکی از اهداف نظام‌های سیاسی در نامیدن گروه‌های سیاسی به نام جنایتکار، تروریست، اوباش و ... مباح سازی کاربرد خشونت در سرکوبی است، و نتیجتاً در این دیدگاه خشونت ابزاری منطقی به حساب خواهد آمد که به کمک آن می‌توان اهداف سیاسی را تحقق بخشید؛ غافل از اینکه کاربرد خشونت ممکن است دولت را موقتاً در کنترل اوضاع موفق سازد اما دست مخالفین و سرکوب شده‌ها را نیز برای مقابله به مثل باز خواهد کرد و استفاده از خشونت را برای آنها نیز مشروع می‌سازد. ثانیاً، این همان بازی است که تروریست به دنبال آن هستند یعنی پاسخ اشتباه دولت به خشونت آنها. این اقدام وضعیت جامعه را به سرعت در جهت تشدید پله‌پله خشونت پیش خواهد برد و همراه با آن به سرعت جامعه به سوی ناامنی روزافزون سوق داده می‌شود. ثالثاً، خشونت در سرکوب بدون داشتن استدلال مورد پذیرش توده‌ها، دولت را به تنهایی در مقابل تروریست‌ها قرار خواهد داد. بنابراین، نتیجه منطقی این خواهد بود که در مقابل تحرکات تروریستی باید تلاش کرد که جامعه را از خشونت زدگی محافظت کرد. هرگونه تعریف و تفسیر نادرست و غیرواقعی از تروریسم بوسیله نظام‌های سیاسی و همچنین عدم توافق بر سر نشانه‌های اقدام تروریستی می‌تواند باعث بروز خشونت‌های بی‌جا شود. کسی نمی‌داند خشونت وارد شده به جامعه نهایتاً به چه سمت و سویی خواهد رفت و چه کسی از درون آن پیروز بیرون خواهد آمد. نظام سیاسی و مردم یا گروه‌های تروریستی و مردم؟

سایر روش‌ها

به طور کلی در خصوص شیوه‌ها و روش‌های مقابله با تهدیدات امنیتی تروریستی و نحوه عمل نظام‌های سیاسی پیشنهادها و دستورالعمل‌های دیگر نیز مطرح شده است. از جمله و ابرت تامسون می‌نویسد: برای مقابله با شورشیان باید استراتژی‌ای ۵ مرحله‌ای را طرح‌ریزی کرد و توصیه می‌کند: اولاً، دولت باید یک هدف سیاسی روشن و مشخص داشته باشد؛ ثانیاً، باید طبق قانون عمل کند؛ ثالثاً، دولت باید طرحی کلی داشته باشد که نه تنها شامل اقدامات نظامی بلکه شامل اقدامات سیاسی اجتماعی، اقتصادی، اداری، پلیسی و سایر عملیات لازم نیز باشد؛

رابعاً، باید شکست خرابکاری سیاسی را در اولویت قرار دهد نه اینکه صرفاً به دنبال شکست نظامی شورشیان باشد و نهایتاً در مرحله پنجم، دولت باید در مرحله انجام اقدامات ضدتروریستی در درجه اول مناطق اطراف پایگاه‌ها آنان را حذف کند (Thompson, 1966: 52).

شیوه دوم پس از شکست فرانسه در ویتنام در ۱۹۵۴، شکل گرفت. در این زمان نظریه‌ای در خصوص نحوه مقابله با جنگ‌های انقلابی طولانی مدت و همچنین شورش‌های کمونیستی منطبق بر مدل مائو تدوین شد. دکترین فرانسویان شیوه‌های پیشرفته ضدچریکی را که در مورد جبهه آزادیبخش الجزایر به طرزی تقریباً موفقیت آمیز انجام شده بود، اتخاذ کردند. استراتژی فرانسویان خیلی ساده بود؛ یعنی استفاده از تمامی ابزار و امکانات ممکن برای رسیدن به هدف اصلی. اما در عمل نتایج این تاکتیک چندان موفقیت آمیز نبود چرا که نیروهای مسلح فرانسوی براساس آموزه همه چیز برای رسیدن به هدف هیچیک از مبانی و اصول انسانیت را رعایت نکردند و کاملاً به شکل فاجعه‌آمیز اقدام به سرکوب و شکنجه با انواع شیوه‌های ددمن‌شانه بر علیه الجزایریان مبارز کردند. سیاست فرانسویان در عبور از تمامی مرزها و قواعد قانونی، اخلاقی و ارزشی ضربه‌ای مهلک به آنان وارد کرد و شکست آنها را تضمین کرد. در واقع با انجام این اقدام، مردم الجزایر را در مقابل خود قرار دادند (Horne, 1977: 483). به نظر می‌رسد شیوه آمریکائیان در مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر بسیار تحت تأثیر شیوه فرانسوی است. آمریکائیان نیز سعی دارند از تمامی ابزارها و امکانات و با هر وسیله به سرکوب آنچه که تروریسم می‌نامند، استفاده کنند.

آستانه تحمل

گروه‌های تروریستی به دنبال ایجاد جنبش عمومی کامل در مقابل نظام حاکم هستند؛ جنبشی که به اندازه‌ای گسترده باشد که بتواند دولت را تسلیم خواسته‌های شورشیان کند. به عبارت دیگر، فرضیه اصلی عملیات گروه‌های تروریستی این است که همه نظام‌های سیاسی یک نقطه شکست روانی (روانشناختی) دارند که با ایجاد جنگ روانی مبتنی بر خشونت و افزایش تدریجی آن تا سر حد توان و ظرفیت نظام سیاسی می‌توان آن را در هم شکست. بطور مثال، محمدرضا شاه و دولت وی به ظاهر بسیار پر قدرت و مصمم به نظر می‌رسیدند تا موقعی که بر اوضاع مسلط بودند همه چیز بر وفق مراد بود و پرابهت و پر قدرت نشان می‌دادند و از شاخ و شانه کشیدن برای مخالفان و سرکوبی آنها ابایی نداشتند. اما به محض برخورد با مشکلات و موانع سیاسی و افزایش تدریجی دامنه مبارزات و اعتراضات مردمی دچار تزلزل شدند که البته در طول حیات این رژیم چندین بار تکرار شد. شاه در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هنگامی که کودتای اول در ۲۵ مرداد با شکست مواجه شد از ایران

گریخت و اگر نیروهای خارجی و عوامل آنها در ارتش نبودند و کودتای ۲۸ مرداد را برنامه‌ریزی نمی‌کردند شاید هیچگاه دوباره به تاج و تخت دست نمی‌یافت. فردوست تصریح دارد شاه در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ در رم پیشنهاد آمریکائیان را مبنی بر بازگشت به ایران رد کرد؛ به گونه‌ای که آمریکائیان به فکر جایگزین کردن او با شخص دیگر از ارتش بودند اما انگلیسی‌ها مخالفت کردند (فردوست، ۱۳۷۱: ۱۷۸). این نظر را علی‌امینی نیز تأیید کرده و می‌گوید «شاه واقعاً کاراکتری ضعیف داشت، یک آدمی بود که در مواقع آرامش برای مملکت ایده آل بود ولی به محض اینکه به مشکلی بر می‌خورد خودش را می‌باخت (رضایی، ۱۳۹۸: ۱۰). با شروع و بالا گرفتن اعتراضات مردمی در سال ۵۷، باز هم محمدرضا شاه از همین الگو پیروی کرد و نشان داد که ظرفیت روانی و آستانه تحمل وی و نظام وی بسیار پائین است (Numann, 2008: 72).

البته این نظریات در تمامی وضعیت‌ها پاسخی درست ارائه نمی‌دهند؛ به طور نمونه، بعضی از دیدگاه‌های شکل گرفته در خصوص تروریسم مبتنی بر تجارب کشورهای مستعمراتی است که اساساً شرایط سیاسی - اجتماعی این کشورها و جنبش‌های اعتراضی و سیاسی شکل گرفته در آنها متفاوت با سایر کشورها است. نتیجتاً هر کشوری شرایط ویژه و منحصر به فرد در مقابله با گروه‌های تروریستی دارند؛ هر چند تشابهاتی کلی نیز وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان برای میزان مشروعیت و یا آستانه تحمل نظام‌های سیاسی حکم کلی صادر کرد.

بطور مثال، مبارزات سازمان آزادیبخش فلسطین با مبارزات جنبش آزادیبخش الجزایر به هیچ عنوان یکسان و مشابه نیستند؛ چرا که این دو مبارزه از دو منبع متفاوت الهام گرفته‌اند. نخستین آن (مبارزات) مبتنی بر وقایعی بود که به شکل گیری و تأسیس دولت اسرائیل منجر شد. در آن زمان، بسیاری از ملی‌گرایان فلسطینی بر این باور بودند که می‌توانند با تحرکات نظامی بر سیاست‌های دولت بریتانیا تأثیر گذارند و مانع از شکل‌گیری اسرائیل شوند؛ اما در عمل موفق نشدند. از سوی دیگر، قطعاً در شکل‌گیری دولت اسرائیل تحرکات تروریستی گروه ایرگون موثر و نقش اساسی داشت. بویژه بمب‌گذاری ایرگون علیه مقامات انگلیسی در سال ۱۹۴۶ (Haffman, 2006: 48) باعث شد که به همراه حمایت‌های بین‌المللی، بریتانیا قدرت را بعد از خود به یهودیان واگذار کند.

اما در الجزایر موضوع متفاوت بود؛ چرا که برای فرانسویان الجزایر حکم وطن دوم آنان را داشت و اساساً الجزایر را خانه خود می‌دانستند نه خارجیانی که کشور دیگری را اشغال کرده‌اند. بنابراین، فرانسه در الجزایر مقاومت بسیار کرد و بیش از یک میلیون کشته از الجزایریان بر جای گذاشت و نهایتاً نیز محاسبه سود و زیان نبود که دولت فرانسه را وادار به واگذاری الجزایر کرد بلکه شکست نظامی در جنگ علیه آزادیخواهان بود. پیر مندس (Pieere Mendes) در پارلمان فرانسه اعلام کرد: «کسی که وارد دفاع می‌شود مصالحه و مسامحه

نمی‌کند... انسجام جمهوری و بخش الجزایر برای مدت طولانی متعلق به فرانسه بوده است و این سرزمین بطور غیر قابل برگشتی متعلق به دولت و مردم فرانسه است میان الجزایر و پاریس هیچ تمایزی وجود ندارد» (Neumann, 2008: 74).

اما از نظر شورشیان چالش واقعی به همان آسانی ایجاد خشونت در یک سطح خاص نبود بلکه چالش واقعی شکستن این اجماع ملی و هم رأیی کل ملت فرانسه بود که از ایده الجزایر فرانسه نشأت می‌گرفت. بنابراین، این ایده که هر دولتی یک نقطه شکست روانی دارد که به آسانی قابل شکستن است، درست به نظر نمی‌آید. شکستن آستانه تحمل بعضی از نظام‌های سیاسی چندان ساده نخواهد بود که به راحتی گروه‌های خشونت طلب و یا تروریستی بتوانند از آن عبور کنند. تبیین استراتژی مقابله با تحرکات تروریستی نیازمند درک عمیق از شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی هر جامعه است، و البته پاسخ نظام‌های سیاسی به تحرکات تروریستی نیز باید خاص و متفاوت با روش سایر دولت‌ها باشد و نباید و نمی‌توان الگویی واحد برای مقابله و مبتنی بر پاسخهای خاص تدوین کرد. هر چند در کلیت همه شیوه‌های مبارزه با تحرکات تروریستی هستند.

اگر در سابقه ذهنی مردم، نظام حاکم حامی و ضامن امنیت، حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی آنان باشد، مسلماً از آن حمایت خواهند کرد. مردم تنها به امید داشتن وضعیت بهتر، بدست آوردن حقوق و آزادی‌های بهتر و از همه مهم‌تر امنیت فردی بالاتر، گرد شعارها و پیام‌های گروه‌های سیاسی جمع خواهند شد. قضاوت و داوری ذهنی آنها، نسبت به چیزی که دارند و چیزی که ممکن است بدست آورند آنها را به حمایت از گروه‌های مخالف نظام سیاسی خواهد کشاند. مسلماً اگر وضعیت نقد (فعلی) مناسب باشد آنها هیچگاه به امید نسبه (وضعیت آینده) نخواهند رفت. بنابراین، امنیت از منظر دولت به میزان توانایی و نظارت بر محیط سیاسی که بر آن حکومت می‌کند وابسته است. همان‌گونه که گابریل آلموند و بینگهام پاول در بیان کارایی‌های لازم برای یک نظام سیاسی از کارایی کنترل و نظارت بر گروه‌ها و افراد و توانایی ایجاد نظم از طریق وضع قوانین و توانایی اجرای آن می‌گویند (آلموند، ۱۳۷۶: ۲۳۸). دولتی که معتمد مردم است اعتماد به نفس دارد و با ثبات است و به همین دلیل می‌تواند به مردم امنیت ببخشد؛ به حریم آنان تجاوز و دخالت نکند؛ حوزه نظارتی را با حوزه دخالتی مخدوش و ممزوج نکند؛ و تنها در این صورت است که قادر خواهند بود به مردم اتکاء داشته باشد؛ چرا که مردم به این نظام و دولت اعتماد خواهند کرد. در سابقه ذهنی و روانی مردم دخالت دولت در حوزه فردی، عمل فرا قانونی، مخدوش کردن حوزه امنیت فردی به بهانه امنیت دولتی مشاهده نمی‌شود در نتیجه به آن اعتماد و از آن حمایت خواهند کرد. باری بوزان دو نوع دولت را از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ یکی دولت حداقل و دیگری دولت حداکثر. از

نظر وی، دیدگاه دولت حداکثر مبتنی بر این فرض است که دولت از مجموعه اجزاء خود بسیار بزرگتر و در نتیجه دارای منافع خاص است ... اما دیدگاه دولت حداقلی، تلاش می‌کند تناقض میان نسبت فردی و ملی را با این بحث از میان بردارد که دولت صرفاً مجموعه اجزاء آن است (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۷). در حقیقت دولت اکثریتی، دولتی است که مداخله‌گر است، دولتی است که مرز بندی میان حقوق مردم و دولت را رعایت نمی‌کند و به همین دلیل امنیت ملی را تهدید می‌کند و به دلیل نداشتن حمایت عمومی به ناچار به زور و خشونت متوسل خواهد شد (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۲۶۷). بنابراین، مشروعیت پایه اصلی پایداری، مقاومت و مقابله با تحركات تروریستی است مشارکت مردم و بازی سیاسی متناسب با آن به منظور اقناع روانی توده‌های مردم و فراهم آوردن بسترهای مشروعیت و پایداری آن، مهم‌ترین عنصر در جلوگیری از عصیان توده‌ها و از آن مهم‌تر پذیرش حاکمیت از طرف مردم است. در این میان، رژیم‌هایی قادر خواهند بود به این مهم دست یابند که از تمامی وجوه زندگی اجتماعی و مکانیسم‌های حاکم بر آن کاملاً اطلاع داشته و تدابیری را به اجرا گذارند که منجر به کمترین تعارض و مخالفت درونی و بیرونی باشد. این‌گونه رژیم‌ها دامنه حضور و دخالت خود را می‌شناسند و از ورود و دخالت به حریم زندگی اجتماعی و خصوصی مردم پرهیز می‌کنند. در نتیجه، باید گفت در دنیای امروز امکان تفکیک امنیت فردی از امنیت جمعی و امنیت دولت وجود ندارد. برای مقابله با تحركات خشونت آمیز و جلوگیری از اجرای استراتژی گروه‌های تروریستی باید اتکاء و پیوندهای نظام حاکم با مردم و سایر اجزاء و عناصر اجتماعی را تقویت و آنها را پایدار کرد؛ برای حصول این وضعیت، توسعه سیاسی به عنوان یک جزء و توجه به ایجاد و تقویت آن حکم بستر و امنیت دولت و ملت به عنوان اجزاء دیگر شروط اولیه را خواهند داشت. گروه تروریستی درصدد محروم ساختن نظام حاکم از چیزهایی است که برای او عزیز و محترم و در واقع ارزشی است. قدر مسلم این موارد مادی نیستند، بلکه عناصری هستند که مربوط به وجوه دست نیافتنی‌تر و مهم‌تر زندگی مانند عناصر صلح آمیز، پایداری، امنیتی و قانون مداری جامعه هستند (Evens, 1979: 29).

برای کاستن از حجم نارضایتی مردمی و افزودن انسجام درونی نظام، حکومت‌ها باید ضمن رعایت حریم و حدود خود از بار مسئولیت‌های غیرسیاسی خود بکاهند و آنان را به خود مردم واگذارند. حکومت‌هایی که در امور و مسائل غیرضروری و لازم مثل امور خصوصی مردم دخالت می‌کنند ضمن کاستن از توان و انرژی خود بستر نارضایتی را افزایش می‌دهند و توان و انرژی که می‌تواند در جای دیگر بکار گرفته شود و نتایج مطلوب ببار آورد در جاهایی مصرف می‌شود که نه تنها مفید نیستند بلکه موجبات نارضایتی مردم را نیز فراهم می‌کنند.

در جامعه اسلامی ایران، ایدئولوژی به عنوان یکی از اجزاء مهم اجتماعی در کنار سایر اجزاء پیش گفته می‌تواند نقش مهم و اساسی در انسجام درونی و وحدت ملی ایفا کند. اما چنانچه حدود و بسترهای آزادی‌های مردمی به دقت و مطابق قانون تعریف و ترسیم نشود و حوزه مداخله و تحرک دولت آن چنان وسیع و گسترده باشد که توان دولت را به چالش کشیده و آن را ناتوان سازد بطوری که دولت از حل معضلات و مشکلات اقتصادی مردم عاجز باشد، فساد اداری و مالی، فاصله فقیر و غنی، بیکاری جوانان وجود داشته باشد؛ گزینش‌های سیاسی توزیع مناسب نداشته باشد، انتخاب افراد بدون توجه به تخصص، تجربه و مبتنی بر رانت باشد، تداخل وظیفه در دستگاه‌های اداری - قضایی، انتظامی و... داشته باشد همگی می‌توانند زمینه و بستر و بهانه تحرکات تروریستی قرار گیرند و در مواقع بحران بهانه و دستاویز گروه‌های تروریستی برای به قضاوت کشاندن داوری مردم و در نتیجه کاهش مشروعیت نظام باشند.

نتیجه

در این نوشتار، امنیت ملی به عنوان مفهومی که باید در نظم عمومی جایگاه خود را در تعامل با سایر فاکتورهای تأثیرگذار تعیین کند مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. گفته شد که امنیت در حقیقت در مرز تعامل و تقابل قدرت دولت و آزادی شهروندان قرار دارد. بعضی اوقات رفتاری که دولت به منظور تأمین امنیت خود انجام می‌دهد در تعارض با حقوق و امنیت شهروندی قرار گرفته و نهایتاً این امر می‌تواند انگیزه بروز خشونت و یا تحرکات تروریستی شود.

از طرفی گفته شد تروریسم یک استراتژی است؛ استراتژیی که مبتنی بر سه اصل و مرحله است: در مرحله اول، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ اشتباه دولت به این اقدام می‌نشیند. هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است. سپس (در مرحله سوم) سعی در انتقال مشروعیت از نظام حاکم به تروریست‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد. همه استراتژی تروریسم به چالش کشیدن مشروعیت نظام حاکم است. تروریست‌ها سعی می‌کنند فضای سیاسی از شکل مبارزه با تروریسم خارج شده و شکل مبارزه با فقدان آزادی‌های اجتماعی و حقوق سیاسی به خود گیرد. در این فضا، این تفسیر و برداشت عموم مردم است که نهایت نبرد را روشن می‌کند. بدیهی است در این میان، آن طرفی بازنده است که در ذهن و قضاوت مردم از حدود و ثغور خود عدول و یا به حق مردم و جامعه تجاوز کرده است. اگر یک نظام سیاسی دارای مشروعیت پایدار و مبتنی بر اصول باشد به این معنی که موفق به ایجاد فضای اعتماد میان خود

و مردم شود، اعتمادی بر مبنا و براساس حقوق تعریف شده هر یک از طرفین، قادر خواهد بود. بر نیروی اراده مردم و حمایت آنها تکیه کند، نظام سیاسی باید بداند که فقط مردم قادر هستند با پیامدهای روان شناختی تروریسم مقابله، بر آن فائق آیند و شرایط خود را با آن منطبق سازند. شرط این مقاومت داشتن انگیزه کافی است و انگیزه نیز ناشی از رعایت حقوق آنان از جانب نظام حاکم است.

نکته آخر اینکه در مقابله با تحرکات تروریستی نظام حاکم باید میان امنیت خود که مبتنی بر حفظ و بقاء است و امنیت مردم که مبتنی بر تقاضاهای عمومی است نقطه تعادل یا موازنه ایجاد کند؛ نقطه ای که حدود حریم هر یک به خوبی با مرز قانون و مبتنی بر فاکتورهایی شش گانه توسعه سیاسی تعریف شده باشد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آلموند، گابریل، پاول، بنگهام (۱۳۷۶)، چارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی. ترجمه علیرضا طیب. ج اول، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۷۷)، موانع توسعه سیاسی در ایران. ج اول، تهران، نشر نی.
۳. بوزان، باری (۱۳۷۸)، مردم، دولت ها و هراس، ج اول، تهران، مقاله‌کده مطالعات راهبردی.
۴. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹)، گزارش کمیته سیاسی، اجتماعی و امنیتی، امنیت عمومی و وحدت ملی، ج اول، تهران، معاونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور.
۵. رضایی، فرید (۱۳۸۸)، تحریر شفاهی تاریخ انقلاب اسلامی، (جام جم، ضمیمه ۵۲، ص ۱۰، پنج شنبه ۲۴ دی ۸۸).
۶. فردوست، حسین (۱۳۷۱)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج اول، تهران، اطلاعات.
۷. مجیدی، محمود (۱۳۸۶)، جرایم علیه امنیت. ج اول، تهران، میزان.
۸. ماندل، رابرت (۱۳۷۷)، چهره متغیر امنیت ملی. ترجمه: مقاله‌کده مطالعات راهبردی، ج اول، تهران: مقاله‌کده مطالعات راهبردی.
۹. نقیب زاده، احمد (۱۳۷۹)، امنیت عمومی از منظر دولت (امنیت عمومی و وحدت ملی)، ج اول، تهران، معاونت امنیتی وزارت کشور.

ب. خارجی:

1. Adams, Gerry (1995). Quoted in M. L. R. smith, "Fighting for Ireland? The Military strategy of the Irish republic Movement, London; Routledge.
2. Clausewitz, Carl Fan. (1984). **on war** (translate; Michael Haward and peter paret, princeton NJ, princeton university press.
3. Evens. Ernest (1979). **Calling attract to terror Westport**, co: Green wood press.
4. Haward, Michael. (1983). **The causes of wars** (London; Counter point.
5. Hoffman, Bruce (2006). **Inside Terrorism** (New York; Coubia university press.
6. Horne, Alistair (1977). **A savage war of peace: Algeria, 1954-1962**. London: Macmillan.
7. Klonis, N. I.(1972). **Guerrilla warfare; Analysis and projections**, New York; Robert speller.
8. Lagueur, Walter (1978). **Terrorism (a balance sheet)** (phila delphia, PA; Tample university press.
9. Liddellhart, Basil (1987). **Strategy: the indirect approach** London, Faber.

10. Neumann, R. Pitter and Smitt, ML: (2008). **The strategy of terrorism (How it works and it fails)** London.U.K. Rutledge.
11. R.Thompson(1966), **Defeting communist Insurgency**. London: chatto and wind.
12. Thornton, T. P (1964). **Terrorism as a weapon of political Agitation**: New York; free press.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در این مجله منتشر شده است:

"امپریالیسم و مصرف ناکافی؛ ارزیابی نظریه هایسون"، سال ۷۴، شماره ۳۴؛ "ساختار توسعه نیافتگی"، سال ۷۶، شماره ۳۸؛ "جهانی شدن و نومنطقه گرایی؛ تعامل یا تقابل"، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ "مقدمه ای بر نظریه و نقد پسااستعماری"، سال ۸۵، شماره ۷۳. "جهانی شدن و رابطه آن با فقر"، سال ۸۷، شماره ۱؛ "اقتصاد سیاسی فراآتلانتیک: همکاری و تعارض از ۱۱ سپتامبر تا بحران اقتصادی ۲۰۰۸"، سال ۸۸، شماره ۲؛ "نظریه ثبات هژمونیک و بحران در نظام اقتصاد جهانی"، سال ۸۹، شماره ۴.

Archive of SID